

قضاوت بر مبنای شانس در برهم زدن تساویها

سید حسام‌الدین محمدی

فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد فلسفه‌ی منطق، دانشگاه تربیت مدرس

mega_ampere@yahoo.com

مقدمه

قاضی باید درباره موارد پیش رو تصمیم بگیرد. قضاوت در بیشتر موارد با تکیه بر قوانین و رویه‌های قضایی موجود و بررسی شواهد و مدارک به آسانی انجام می‌شود، یعنی زحمت اصلی در حل مورد قضایی جمع‌آوری شواهد و به کار انداختن قاعده‌ی مربوطه است. با این حال، مواردی رخ می‌دهند که جدای از دشواری‌های جمع‌آوری اطلاعات، قاضی در قضاوت نهایی هم به زحمت می‌افتد. در واقع مواردی وجود دارند که در آنها قاضی نمی‌داند به کدام سو حکم کند.

سیستم قضایی در نهایت باید مورد را تعیین تکلیف کند. وقتی شواهد عینی کافی در اختیار نباشد دادگاه مجبور است براساس عوامل دیگری مورد را تعیین تکلیف کند. به این ترتیب بر عهده‌ی فیلسوف حقوق است که توضیح دهد در مواردی که قاضی نمی‌تواند بر مبنای شواهد عینی به هیچ‌یک از دو طرف حکم کند در نهایت چطور تصمیم می‌گیرد و عمل قضاوت را توصیف کند.

در این مقاله می‌کوشیم مکانیزم قضاوت را تشریح کنیم و مشخص نماییم بعد از شواهد و قراین عینی، قاضی‌ها به سراغ چه معیارهایی می‌روند و در این راه به قضاوت بر مبنای اصول و معیارهای شخصی اشاره می‌کنیم. پس از نقد شیوه‌ی قضاوت سیستم‌های مدرن قضاوت، پیشنهاد «قضاوت بر مبنای شانس» را پیش می‌کشیم و نشان می‌دهیم که اولاً چرا لازم است فرآیند قضاوت شانس‌ی باشد و ثانیاً تعیین می‌کنیم شانس باید چگونه در فرآیند قضاوت تأثیرگذار شود که کارآمد باشد.

قضاوت بر اساس اصول

نخستین راه برای حکم درباره مواردی که قاضی نمی‌تواند با اطمینان در مورد تبریئه کردن یا محکومیت در آنها تصمیم بگیرد رجوع به اصولی است که در قانون در نظر گرفته شده‌اند (Dworkin, 1977). به عنوان مثال، اصل برائت (متناظر با rule of lenity در آمریکا) بر این نکته

تاکید می‌کند که همگان بی‌گناهند تا زمانی که جرم آنها ثابت شود. بی‌گمان این اصل موارد بسیاری را تعیین تکلیف می‌کند. به عنوان مثال با شهادت یک نفر به قتل نمی‌توان شخصی را محکوم به قتل کرد زیرا بنا بر قانون، با این شهادت هنوز جرم اثبات نشده و دادگاه موظف است اگر شواهد دیگری پیدا نکرد متهم را تبرئه کند. در واقع با وجود برخی اصول و رویه‌هایی از این دست، قضاوت بسیاری از مواردی که در آنها شواهد عینی تعیین‌کننده نیستند عملاً بی‌دردسر و با توافق عمومی و به طور عقلانی انجام می‌شود.

قضاوت براساس معیارهای شخصی

با این حال، موارد معدودی وجود دارند که تعیین تکلیف آنها به کمک اصول انجام شود. به عنوان مثال، فرض کنید الف و ب که همدیگر را نمی‌شناسند و با هم رابطه‌ای نداشته‌اند از اتافی خارج می‌شوند که در آن بر اثر خرابکاری، فردی آسیب مالی دیده است. نمی‌دانیم کدام یک از دو نفر جرم را مرتکب شده و شواهد به نفع و به ضرر هر دو به یک اندازه است. با این حال فرد آسیب‌دیده تقاضای جبران خسارت و تعیین تکلیف مورد را دارد. در این حالت رأی دادگاه متکی بر چه اصلی می‌تواند باشد؟ چگونه یک اصل باید به سود یکی از طرفین و بر ضد دیگری کار کند؟ واضح است که هرچند برخی اصول در بعضی موارد راه حل‌های عقلانی پیش روی قاضی قرار می‌دهند اما به نظر نمی‌رسد همیشه راهگشا باشند.

در حالتی که شواهد به سود و ضرر هر دو طرف یکی است، قاضی عملاً از تلاش برای اثبات یک سمت دست می‌کشد. برای او کافی است نشان دهد که یک طرف بر طرف دیگر برتری دارد (احتمالش بیشتر است، شواهدش بیشتر است یا... .). در واقع در این شرایط هر عامل بی‌اهمیتی که تساوی را به هم بزند می‌تواند به‌طور باورنکردنی‌ای تعیین‌کننده باشد. به این ترتیب، این نگرانی وجود دارد که قاضی در مواجهه با مواردی از زمره‌ی مثال بالا، به تمایلات شخصی، پارامترهای روانشناسانه و تمایلات حزبی-گروهی متوسل شود (Sorensen, 2017).

به نظر می‌رسد این شیوه‌ی قضاوت نه مطلوب باشد و نه قابل تحمل. با این حال این مشکل اغلب خود را نشان نمی‌دهد، زیرا اولاً به نظر می‌رسد راه بهتری برای قضاوت در اختیار نیست و ثانیاً قاضی با سرکوب عوامل اصلی قضاوتش وانمود خواهد کرد که براساس ضوابط و بر مبنای شواهد تصمیم گرفته است. ادعای قاضی اغلب با اعتراض آگاهانه از جانب مردم مواجه نمی‌شود زیرا استانداردهای عمومی برای پذیرش حکم معمولاً پایین‌تر از استانداردهای قاضی است. در واقع، در شرایطی که قاضی عملاً خود را ناتوان از حکم به یک سو می‌بیند چون شواهد هیچ یک از دو طرف کافی نیست، مردم ممکن است شواهد را برای حکم به هر دو طرف کافی ببینند.

به این ترتیب ممکن است قاضی مورد الف و ب در بالا به خاطر اینکه به صورت ناخودآگاه از افراد بلندقامت خوشش نمی‌آید، شواهد علیه الف که بلندقد است را تعیین‌کننده تشخیص دهد و ب که کوتاه قد است را به بهانه‌ی شواهد ناکافی تبرئه کند. مشکل این شکل از تصمیم‌گیری این خواهد بود که ممکن است در جامعه‌ای نفرت به گروهی خاص (خودآگاه یا ناخودآگاه) موجب تحمیل دشواری‌هایی به آن گروه‌ها شود که سایرین از آنها ایمن هستند مثل رفتار نازی‌ها با یهودیان یا رفتار سپیدپوستان با سیاه‌پوستان. به همین دلیل، ضروری است به دنبال جایگزینی برای این شیوه و معیار قضاوت باشیم.

قضاوت بر اساس شانس

پیشنهاد من برای تعیین تکلیف مواردی از این دست آنکا به شانس است. علت اصلی مخالفت با این معیار این است که فکر می‌کنیم سیستم‌های قضایی مدرن هرگز قضاوت بر اساس شانس را نمی‌پذیرند و تمامی احکام متعارف دادگاه بر مبنای ضرورت منطقی صادر می‌شود. با این حال، بسیاری از قضاوت‌ها در سیستم قضایی مدرن متکی بر شانس هستند. دیوید لویس توضیح می‌دهد این که ما برخی افرادی که برای قتل تلاش کرده‌اند را قاتل می‌دانیم و برخی دیگر را قاتل نمی‌دانیم نتیجه‌ی شانس است (Lewis, 1989). فرض کنید الف و ب هر دو برای قتل کسی نقشه می‌کشند، تلاش می‌کنند و در نهایت گلوله‌ی خود را به سمت شخص شلیک می‌کنند. از قضا، پرنده‌ای سر راه تیر ب قرار می‌گیرد و ترور او موفقیت‌آمیز نیست. در مقابل، تیر الف به هدف می‌خورد و شخص می‌میرد. لویس توضیح می‌دهد که هر دو نفر دقیقاً یک کار انجام داده‌اند، به همین دلیل باید دقیقاً مثل هم محکوم شوند، در حالی که در سیستم قضایی مدرن الف برخلاف ب قاتل شناخته می‌شود و مجازات متفاوتی دریافت می‌کند و این ظاهراً نشان می‌دهد که الف و ب حکم‌های متفاوتی گرفته‌اند. در مقابل، لویس به ما می‌گوید که در واقع یک حکم برای هر دو نفر صادر شده: هر دو وارد یک قرعه‌کشی شده‌اند که شانس پیروزی در آن برای هر دو نفر یکی است. تنها فرقی که وجود دارد این است که الف بدشانس است و اعدام می‌شود، اما ب خوش‌شانس است و اعدام نمی‌شود.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد قضاوت بر اساس شانس با ساده‌ترین اقسام عمل دادگاه گره خورده است، به این معنی که اگر قضاوت بر اساس شانس را ناموجه بدانیم قضاوت بسیاری موارد معمولی عملاً بدون توجیه خواهد بود. رجوع به شانس در مواردی که مورد نظر این مقاله است حتی موجه‌تر خواهد بود. به یاد آورید که ما در وضعیتی قرار داریم که همه‌ی شواهد و مدارک ما را به یک تساوی رسانده‌اند و هیچ گزینه‌ای بر دیگری برتری ندارد. همچنین اصلی هم برای تعیین تکلیف مورد در کار نیست و گزینه‌ی بعدی که می‌تواند برای جوابگویی به

سوال قضایی به کار گرفته شود قضاوت‌های فردی و تمایلات شخصی است که می‌تواند عواقب نامناسبی به بار آورد. در چنین شرایطی انتخاب براساس شانس غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد. انتظار می‌رود شانس دخیل در قضاوت ذاتاً بخشی از روند صدور حکم باشد. ما روزانه با قضاوت‌هایی براساس شانس به شیوه‌ای که او تشریح می‌کند مواجهیم اما اگر بفهمیم قاضی در موردی برای قضاوت شیر یا خط می‌اندازد خشمگین یا حداقل متعجب می‌شویم. به نظر من احساسات و واکنش‌های ما در توجیه قضاوت اثری ندارد، یعنی شیر یا خط قاضی عملاً همان توجیهی را به حکم می‌دهد که شیوه‌ی قضاوت مدرن. با این حال، شیوه‌ی مدرن این خوبی را دارد که صحنه‌ی قضاوت را منتظر آزمایش نمی‌گذارد. به عنوان مثال، فرض کنید داور یک مسابقه‌ی فوتبال بخواهد در مورد آفساید بودن یا نبودن یک صحنه اظهار نظر کند. او شواهد کافی برای هیچ‌یک از دو طرف حکم ندارد و به وضوح اصلی هم برای سوت زدن به سود یک طرف در کار نیست. بنا بر رویه‌ی داور کنونی، او معمولاً قضاوت را براساس ذهنیت‌های خود انجام می‌دهد. او تحت تاثیر خاطرات، واکنش بازیکنان، مربی‌ها و تماشاگران و... تصمیم می‌گیرد که آفساید اعلام کند یا نکند و، بنابراین، اراده‌ی خود را بر بازی حاکم می‌کند. گفتیم که در این شرایط تصمیم‌گیری براساس شانس اولویت دارد اما او حتی وقت شیر یا خط انداختن را ندارد، بنابراین، باید به دنبال راهی باشیم که تصمیم‌گیری شانس را در فرآیند معمول قضاوت وارد کند. اما در دنیای مدرن نیروی بی‌طرفی که جواب را اعلام کند و این کار را با سرعتی انجام دهد که قضاوت ریتم خود را از دست ندهد را کجا می‌توان سراغ گرفت؟

پیشنهاد من توسل به تکنولوژی است. فرض کنید رباتی طراحی کرده‌ایم که مثل همه‌ی داورهای خوب می‌تواند موارد معمولی را قضاوت کند و می‌تواند این قضاوت‌ها را به خوبی انجام دهد، در واقع در موارد معمولی وظیفه‌ی ربات حکم به همان طرفی است که اگر داور معمولی جای او بود همان تصمیم را می‌گرفت. با این حال، روزی ربات قاضی با موردی مواجه می‌شود که اگر داور جای او بود نمی‌توانست آن را تعیین تکلیف کند. در واقع شواهد عینی به سود هیچ‌یک از طرفین در اختیار نیست. در این حالت اگر داور به جای ربات بود با تکیه بر فاکتورهای روانشناسانه یا تمایلات حزبی-گروهی حکم صادر می‌کرد اما ربات روان یا تمایلات ندارد، بنابراین، براساس عواملی تصمیم می‌گیرد که برای مردم و طراح ناشناخته‌اند.

فرآیندهای تصادفی در عملکرد الکترونیکی ربات تقریباً وقوع هر تساوی را غیرممکن می‌کنند. او در موارد مساوی براساس پارامترهای کوچک بی‌اهمیت مثل نویزها یا بقیه‌ی اختلالات تصمیم‌شناسی می‌گیرد و مورد را تعیین تکلیف می‌کند. لازم نیست ربات نگران تصمیمش در موارد دشوار باشد چون می‌تواند از انتخابش به همان شیوه‌ای که قاضی معمولی از تصمیماتش دفاع می‌کرد، پشتیبانی کند. به این ترتیب به نظر می‌رسد تمام خوبی‌های قضاوت

انسانی را در اختیار داریم و علاوه بر آن مشکل بی‌عدالتی در حق گروه‌های خاص را هم نداریم. به عبارتی، قضاوت براساس شانس انجام شده است.

امروزه از تکنولوژی برای تشخیص وضعیت‌های متفاوت که به تصمیم‌گیری قاضی‌ها کمک کند، استفاده می‌شود. به عنوان مثال سیستم ویدئوچک در والیبال با نشان‌دادن مجدد لحظه‌ی برخورد توپ با زمین به داور در تشخیص داخل یا خارج بودن توپ کمک می‌کند. پیشنهاد من این است که یک قدم دیگر برداریم و عملاً قضاوت را به تکنولوژی واگذاریم و در مقابل اگر تکنولوژی در موارد واضح مرتکب خطا شد آن را اصلاح کنیم.

خلاصه و نتیجه‌گیری

مواردی که شواهد عینی برای قضاوت در مورد آنها کفایت نمی‌کند گاهی می‌توانند براساس اصول قضایی موجود تعیین تکلیف شوند، با این حال این اصول همیشه راهگشا نیستند. در این حالت، دست قاضی برای تأثیر دادن علائق و تمایلات شخصی‌اش که بعضاً هیچ نسبتی با اهداف قانون ندارند باز می‌ماند. چنین پدیده‌ای می‌تواند بی‌عدالتی‌های بزرگی را علیه اقلیت‌های اجتماعی رقم بزند. در مقابل، پیشنهاد من این است که با تعبیه‌ی یک فرآیند تصادفی در قضاوت این موارد، راه برای اعمال تمایلات شخصی و گروهی بسته شود و این کار می‌تواند با بهره‌گیری از تکنولوژی انجام گیرد. قضاوت ربات در مواردی که در عمل کسی نمی‌داند چطور باید تصمیم بگیرد، وابسته به پارامترهای بی‌ربط خواهد بود که قضاوت براساس شانس را جامه‌ی عمل می‌پوشاند. به این ترتیب، پلی برای ارتباط فلسفه‌ی حقوق و فلسفه‌ی تکنولوژی برقرار می‌شود که نه تنها می‌تواند به حل دغدغه‌های کاربران حقوق کمک کند بلکه می‌تواند پروژه‌های جدیدی را برای پژوهشگران تکنولوژی تعریف کند.

منابع

- Dworkin, R. (1977) *Taking Rights Seriously* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Lewis, D. (1989) "The Punishment that Leaves Something to Chance", *Philosophy and Public Affairs*.
- Soames, S. (2009) "Interpreting Legal Texts: What Is, and What Is Not, Special about the Law", in S. Soames, *Philosophical Essays, Volume 1*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Sorensen, Roy. (2006) "Future Law: Prepunishment and the Causal Theory of Verdicts". *Noûs* 40(1): 166–83.
- Sorensen, Roy. (2017) "How Vagueness Makes Judges Lie", in *Vagueness in the Law: Philosophical and Legal Perspectives*, ed. by G. Keil and R. Poscher (Oxford University Press, 2016), pp. 297-316 (p.300).